

The Unity of the Encoding Proposition

Hassan Hamtaii*, Seyyed Mohammad Ali Hojjati**

Lotfollah Nabavi***

Abstract

There is a family of problems under the rubric of “the unity of the proposition”. They ask how is it that (ordinary) propositions are unit wholes over and above their constituting parts, how is it that they are representational and have truth values. In this paper, we propose the very same concern regarding the Meinongian encoding propositions; those propositions that contain the encoding mode of predication rather than the ordinary exemplificational predication. Embracing such a dual mode of predication lets us interpret propositions such as “the round square is round” not only as meaningful but also as true propositions. We demonstrate how to reduce exemplification to encoding. This should dissolve the classical problem of the propositional unity, yet providing a rather new formulation of it.

Keywords: unity, proposition, predication, encoding, exemplification, reduction, Zalta, Meinong.

* PhD Student, Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran, hhamtaii@modares.ac.ir

** Associate Professor, Department of Philosophy, Tarbiat Modares University (Corresponding Author), hojatima@modares.ac.ir

*** Professor of Philosophy, Tarbiat Modares University, nabavi_l@modares.ac.ir

Date received: 05/08/2021, Date of acceptance: 03/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

وحدت در گزاره‌های رمزانشی

حسن همتایی*

سید محمدعلی حجتی**، لطفاله نبوی***

چکیده

درباره‌ی گزاره‌ها (ی متداول)، خانواده‌ای از مسئله‌ها وجود دارد که ذیل عنوان مسئله‌ی وحدت گزاره مطرح می‌شوند و از این می‌پرسند که چگونه یک گزاره، بازنمایاننده است؛ چگونه معنایی منسجم و واحد، فراتر از مجموع معانی دخیل در آن دارد و چگونه برخلاف اجزایش، قابل تصدیق و تکذیب است. در این مقاله، مسئله(ها)ی مشابهی درباره‌ی گزاره‌های رمزانشی - یعنی گزاره‌های حاوی حمل رمزانشی در برابر حمل متداول - مطرح خواهیم کرد. فرض وجود این نوع حمل، ما را قادر می‌سازد تا عبارت‌هایی از این قبیل که "کوه طلا، کوه است" را بر خلاف تحلیل‌های کلاسیک، نه تنها معنادار بشماریم بلکه تصدیق کنیم. نشان خواهیم داد که حمل متداول قابل فروکاست به رمزانش است و بر این مبنا راهکار منسجمی برای پاسخ به مسئله‌ی محوری وحدت گزاره پیش می‌کشیم. پذیرش این راهکار، متضمن صورت‌بندی جدیدی از مسئله‌ی وحدت خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: وحدت، گزاره، حمل، رمزانش، نمونش، فروکاست، زالتا، ماینونگ

۱. مقدمه

* دانشجوی دکتری گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس، hhamtaii@modares.ac.ir

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، hojatima@modares.ac.ir

*** استاد گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، nabavi_1@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲



گزاره‌ی "یزدگرد مُرد" حاوی دو معنای "یزدگرد" و "مُردن" است اما چیزی بیش از فهرست معانی حاضر در آن را بیان می‌کند. این وضعیتِ محتاج تبیین، بسته به پیش‌فرض‌های پژوهشگران در باب حمل (Predication) و معنا (Meaning)، تحت عناوین مختلفی صورت‌بندی شده است؛^۱ اکلانند (Eklund, 2019) پنج مسئله‌ی متفاوت را برمی‌شمارد که اینجا و آنجا زیر عنوان مسئله‌ی وحدت گزاره (the Unity of the proposition / the propositional unity) مورد بحث قرار گرفته‌اند:

- مسئله‌ی تفاوت: چرا این گزاره که P ، چیزی متفاوت از این فکت است که P .
 - مسئله‌ی ترتیب: چگونه است که علی‌رغم اشتراک اجزاء، گزاره‌ی "شیرین، خسرو را می‌خواهد" با "خسرو، شیرین را می‌خواهد" فرق دارد؟
 - مسئله‌ی ترکیب‌پذیری: چرا ترکیب برخی چیزها با هم یک گزاره می‌سازد ولی ترکیب بعضی دیگر از چیزها گزاره نمی‌سازد. مثلاً "خسرو" و "شیرین" گزاره‌ای نمی‌سازند ولی آن دو به همراه "خواستن" گزاره‌ای می‌سازند.
 - مسئله‌ی وحدت: چگونه است که چیزی مانند گزاره داریم که مرکب از اجزایش است ولی نه اینکه صرفاً گردایه‌ای از اجزایش باشد.
 - مسئله‌ی بازنمایی: چگونه است که چیزی مانند گزاره داریم که خواص بازنمایندگی دارد و با اینکه توسط ابزارهای زبانی و ذهنی، بیان می‌شود ولی خودش زبانی یا ذهنی نیست و به چنان چیزهایی هم وابسته نیست.
- صورت‌بندی‌های حتی عمومی‌تری از مسئله هم وجود دارد که نیازی به پابندی به موجودیت گزاره‌ها نیز ندارد. دیویدسون (Davidson, 2005)، وحدت گزاره را به عنوان حالت خاصی از مسئله‌ی حمل تحلیل می‌کند؛ اوسترتگ (Ostertag, 2017) در ضمن تبیین وحدت ساختارها و جسپرسن (Jespersen, 2019) چونان نمونه‌ای از مسئله‌ی عمومی پارشناسی بدان می‌پردازند.
- بدین ترتیب به روشنی با طیف گسترده‌ای از رویکردها به مسئله‌ی وحدت گزاره مواجه‌ایم که بر پیش‌فرض‌ها و چارچوب‌های مفهومی به غایت متفاوتی مبتنی هستند. به‌رغم این تفاوت‌ها اما گرایش مشترکی در این رویکردها به چشم می‌خورد از این قرار که تبیین وحدت گزاره‌ها، تمام گزاره‌ها را به یکسان در بر می‌گیرد.^۲

دوزی (Duzi, 2017)، قاعداً تبیین خود از این گزاره که "تیلمن کتاژانت π را حساب می‌کند" را بی‌کم‌وبیش درباره‌ی گزاره‌ی محبوب کینگ (King, 2013) یعنی "مایکل شنا می‌کند" قابل‌اعمال می‌داند و این به رغم شباهت ناچیزی است که میان هویت‌های هایپرمتضمونی (Hyperintensional) ^۳ او و فکت‌های زبانی کینگ یافت می‌شود. برای کینگ هم وحدت مایکل شناکننده و یکپارچگی تئاتوس پرنده‌ی دیویدسون (2005) علی‌السویه است. دیویدسون خود مدعی است که اختلاف نظر درباره‌ی ماهیت اجزای "تئاتوس می‌پرد" کمکی به حل مسئله‌ی حمل نمی‌کند و راسل (Russell, 1903)، هنگام توصیف شکل کلاسیک مسئله‌ی وحدت در قالب تسلسل بردلی ^۴، چنان درباره‌ی زایش بی‌انتهای نسبت‌هایی که بناست وحدت "A با B فرق می‌کند" را تضمین کنند سخن می‌گوید که گویی اینکه A چیست و چگونه تحلیل می‌شود، مداخله‌ای در تحلیل او ایجاد نمی‌کند.

با این حال، می‌توان این پرسش را پیش کشید که اگر برخی (اجزاء) گزاره‌ها، به نحو بنیادی با (اجزاء) گزاره‌های دیگر متفاوت باشند، آیا باید انتظار تبیین‌های متفاوتی درباره‌ی وحدت آن گزاره‌ها داشت؟ جمله‌ی [کوه طلا، کوه است] را در نظر آورید. بازنویسی فرم منطقی این جمله را با فرض معنای متداول حملی برای رابط "است" و ذیل تحلیل اوصاف خاص راسل، به این جمله منتهی می‌شود که [شیء یگانه‌ای وجود دارد که خاصیت کوه‌بودگی و طلایی‌بودگی را دارد و آن شیء، خاصیت کوه‌بودگی را دارد]. البته نظر به این که کوه طلا وجود ندارد، گزاره‌ی بیان‌شده توسط این جمله، کاذب شمرده خواهد شد. اما این گزاره به یک معنای شهودی، واقعاً صادق است: کوه طلا هرچه نباشد، بالاخره کوه است؛ هرچند هم که موجود نباشد.

ماینونگ‌گرایان برای تبیین این شهود، اشیاء نامتداولی مانند کوه طلا را نیز علاوه بر اشیاء متداول (مانند کوه دماوند)، به دامنه‌ی اشیاء خود راه می‌دهند. آنها بنا به اصل ماینونگی آزادی افتراض (Freedom of assumption)، متناظر با هر مجموعه‌ای از خاصیت‌ها، شیئی ماینونگی تعریف می‌کنند که دقیقاً همان خاصیت‌ها را داشته باشد (نقل از Griffin 2017: p.3630). این اشیاء نامتداول ماینونگی، ممکن است که ناسازگار (Inconsistent) باشند یعنی خاصیت‌هایی متناقض در تعریف‌شان اخذ شده باشد؛ چنان‌که مربع نامربع به سان شیئی که فقط خاصیت مربع‌بودگی و نامربع‌بودگی را دارد، ناسازگار است. نیز اشیاء ماینونگی

ممکن است که ناتمام (Incomplete) باشند یعنی خاصیتی یافت شود که نه خودش و نه نقیضش در تعریف آنها نیامده باشد؛ چنان که کوه‌طلا، نه خاصیت بلندتر از دماوندبودگی را دارد و نه خاصیت بلندتر از دماوندنبودگی را دارد. چنین اشیائی، چنان دیگرگون از اشیاء بنیادی هستند که نمی‌توان اطمینان داشت که وحدت گزاره‌های حاوی آنها را مانند وحدت گزاره‌های شامل اشیاء متداول، بتوان تبیین نمود. مثلاً هر تبیینی مانند تبیین فکت‌انگاره‌ی راسل متقدم (1903) که صراحتاً شیء موجود و خاصیت شیء موجود را جزئی از گزاره بشمرد به وضوح در اینگونه موارد ناکارآمد خواهد بود.

البته دوشیء‌گرایی، تنها ویژگی رویکردهای ماینونگ‌گرایانه نیست. سستی‌ترین نحله‌های ماینونگی، عمدتاً به منظور پرهیز از پیامدهای نامطلوب اصل اقتراض، برخی از خاصیت‌ها را از شرکت در ساختمان/تعریف اشیاء ماینونگی، منع می‌کنند. مثلاً هر چند هم که بتوان با تناقض‌ناشی از مربع‌بودگی و نامربع‌بودگی توأمان مربع‌نامربع، با این توجیه که آن شیئی ناموجود است، کنار آمد، دیگر ناسازگاری مربع‌نامربع موجود، به عنوان شیء ناسازگاری که علی‌التعریف دارای خاصیت وجود نیز است، پذیرفتنی نخواهد بود. بدین ترتیب، پارسونز (Parsons, 1980) و جکت (Jacquette, 1989)، خاصیت‌ها را نیز مانند اشیاء، دو پاره می‌شمارند. خاصیت‌های متداول، یا هسته‌ای (Nuclear) (از قبیل طلایی‌بودگی)، که می‌توانند در تعریف اشیاء اخذ شوند و خاصیت‌های نامتداول، موسوم به برون‌هسته‌ای (Extranuclear) (مانند خاصیت وجود، امکان، سازگاری) که از شرکت در ساختمان اشیاء، منع می‌شوند. ما این رویکرد را دوخاصه‌گرایی می‌نامیم. برخی دوخاصه‌گرایان بر آنند که متناظر با هر خاصیت برون‌هسته‌ای، یک نسخه‌ی رقیق‌شده (watered-down) از آن خاصیت وجود دارد که می‌تواند در تعریف/ساختمان اشیاء وارد شود. در این تقریر، کوه‌طلایی موجود اگرچه خاصیت رقیق‌شده‌ی وجود را دارد اما از خاصیت تمام‌توان (Full-strength) وجود، بی‌بهره است. تمایزگذاری میان خاصیت‌های رقیق‌شده و تمام‌توان، یا هسته‌ای و برون‌هسته‌ای، ناگزیر باید در تبیین وحدت گزاره‌های شامل آنها، لحاظ شود. مثلاً هر رویکردی مشابه فرگه که وحدت گزاره را بر اشباع‌نبودگی خاصیت‌ها مبتنی کرده باشد باید رفتار خاصیت‌های (برون‌هسته‌ای) را که گویی به اندازه‌ی کافی اشباع‌نشده نیستند تا توسط اشیاء ماینونگی اشباع شوند توضیح دهد.

البته دوخاصه گرایی تنها تقریر از ماینونگ‌گرایی نیست. کاستانیدا (Castañeda, 1974)، راپاپورت (Rapaport, 1978)، پاشنیچک (Paśniczek, 1998) و زالتا (Zalta, 1983)، تنها به تعبیر متداول از خاصیت‌ها متعهد هستند. در عوض در تقریر آنان، رابطه‌ی میان اشیاء متداول و خاصیت‌های‌شان، متفاوت از رابطه‌ی میان اشیاء ماینونگی و خاصیت‌های (معرف) آنها است. مالی (Mally) رابطه‌ی نخست را برآورده (Satisfy) شدن خاصیت‌ها (ها) توسط شیء می‌خواند و رابطه‌ی دوم را متعین‌شدن (Determine) شیء توسط خاصیت‌ها (ها) می‌نامد (نقل از Zalta, 1983: p.11). چنانچه مفهوم حمل را در معنای موسع آن، بیان‌گر رابطه‌ی میان اشیاء و خاصیت‌ها بدانیم، آنگاه برآورده‌شدن و متعین‌شدن، دو گونه‌ی متمایز از حمل خواهند بود. زالتا گونه‌ی نخست حمل را، نمونش (Exemplification) و گونه‌ی دوم را رمزانش (Encoding) می‌خواند. این که خاصیت F به نحو متداول/نمونشی بر شیء a حمل شود (یعنی شیء a ، خاصیت F را برآورده کند) را به زبان فنی چنین می‌خواند که F, a را می‌نموند. نیز این که خاصیت F به نحوه‌ی ماینونگی/رمزانشی بر شیء a (ماینونگی) حمل شود (یعنی F متعین‌کننده‌ی a باشد) را به زبان فنی چنین می‌خواند که F, a را می‌رمزند. سراسرترین معناشناسی‌ای که برای حمل نمونشی ارائه می‌شود، (تصدیق) نمونش خاصیت F توسط شیء a را با عضویت a در مجموعه‌ی مصادیق F متناظر می‌کند. در مقابل، (تصدیق) رمزانش خاصیت F توسط شیء a ، معادل با عضویت F در مجموعه‌ی خاصیت‌های (معرف) شیء a (انتزاعی) گرفته می‌شود (Zalta, 1997).

اکنون چنانچه، به پیروی از زالتا، رابطه‌ی حملی واقع در جمله‌ی [کوه‌طلای موجود، موجود است] را چونان حمل رمزانشی، تعبیر کرده و آن را به شکل [کوه‌طلای موجود، خاصیت موجودبودگی را می‌رمزند] بخوانیم قادر خواهیم بود آن را صادق بشماریم. بدین ترتیب اما هم شیء ناموجودی چون کوه‌طلا و هم گونه‌ی نامتداولی از حمل، چون حمل رمزانشی را در ساختار گزاره‌ی متناظر با این جمله داخل کرده‌ایم. تبیین وحدت چنان گزاره‌هایی، یعنی گزاره‌های رمزانشی، موضوع کنکاش این مقاله است.

البته تقریرهای متأخر از ماینونگ‌گرایی، نه مبتنی بر تمایز انواع حمل یا تمایز انواع خاصیت‌ها، بلکه مبتنی بر تمایز میان صدق مطلق (Simpliciter) (یا صدق در جهان واقع)، و صدق مقید (یا صدق در جهان‌های ممکن/ناممکن دیگر) می‌باشند و بنابراین چنین

تقریرهایی می‌توانند دوصدق‌گرایی نامیده شوند. در نظر برتو و پریست (Priest, 2014) یا گریفین (Griffin, 2017) کوه‌طلای موجود، خاصیت‌های متداول کوه‌بودگی، طلا‌بودگی و موجودبودگی را، به حمل متداول، ولی البته تحت شرایطی متفاوت از شرایط جهان واقع، دارد. نیز در جهان واقع، خاصیت متداول موجودنبودگی را به حمل متداول، دارد ولی خاصیت‌های قبلی را دیگر ندارد.

در نظر باید داشت که گزاره‌های ماینونگی، تنها نمونه از گزاره‌های (حاوی اجزاء) اساساً متفاوت نیستند. لویس (Lewis, 1991) و متیو (Mathew, 1982)، اشیاء غریب (Kooky objects) از قبیل "ارسطوی فیلسوف" را در برابر اشیاء متداول مانند "ارسطو"، هویت‌هایی یکسره مجزا می‌شمرند که در عین هم‌پوشانی مکان‌زمانی، اما فراتر و مافوق (Over and above) چنان رده‌های معمولی از هویت قرار دارند. چیزم (Chisholm, 1982) رده‌ای از خاصیت‌ها را زیر عنوان التفاتی وارون (Converse intentional) معرفی می‌کند که اشیاء نمی‌توانند آنها را دست‌کم مانند دیگر خاصیت‌ها، داشته باشند. چنان است وضعیت ارسطو، نسبت به این خاصیت که توسط شخصی فیلسوف انگاشته شود. لو (Lowe, 2006) برای تبیین نحوه‌ی ارتباط میان چهار مقوله‌ی بنیادی متافیزیکی‌اش، دست به معرفی سه گونه‌ی متفاوت از حمل می‌زند (Exemplification, Instantiation and Characterization).

اما توجه من در این مقاله، نه به غرایب متافیزیکی فوق، بلکه تنها به گزاره‌های ماینونگی محدود خواهد شد. نیز در سنت ماینونگی، تنها خوانش دو‌حمل‌گرایانه‌ی زالتا را پی خواهیم گرفت. بنابراین، دیگر تفسیرهای دو‌حملی، دو‌خاصیتی و دوصدقی از محدوده‌ی توجه مستقیم مقاله بیرون خواهد بود.

تقریر زالتا از ماینونگ‌گرایی، ذیل نظریه‌ی اشیاء انتزاعی او در قالب یک نظام منطقی مرتبه‌ی دوم S5 تنظیم شده است (Zalta, 1983). در این نظام، او علاوه بر اشیاء موجود (یا واقعی یا حقیقی) و علاوه بر خاصیت‌ها و نسبت‌هایی که توسط آنها بروز می‌یابند، به اشیاء انتزاعی هم متعهد است. اشیاء انتزاعی طیف بزرگی از اشیاء و خاصیت‌های ریاضیاتی (مانند اعداد و نسبت‌ها و اشکال)، مفاهیم فیزیکی (مانند مرکز ثقل، فلوجستین و مفهوم هم‌زمانی) و شخصیت‌های داستانی (مانند شرلوک هولمز، غول چراغ جادو) را دربر می‌گیرد.

زالتا در نظام اشیاء انتزاعی رمزانش خاصیت یک‌موضوعی F توسط شیء x (انتزاعی) را با xF نشان داده و نمونش خاصیت n -موضوعی F توسط n شیء $x_1 \dots x_n$ (خواه انتزاعی خواه متداول) را با $Fx_1 \dots x_n$ نمادگذاری می‌کند. فرمول‌های رمزانشی زالتا، برخلاف فرمول‌های نمونشی صرفاً شامل خاصیت‌های یک‌موضوعی در قالب xF هستند. بنابراین نسبت میان اشیاء انتزاعی با یکدیگر و با اشیاء متداول، صرفاً از طریق تعریف خاصیت‌های مرکب یک‌موضوعی قابل بیان است. البته زالتا طرح فراگیر نسبت‌ها (Comprehension principle/schema) را به قرار زیر جهت اطمینان از تکافوی خاصیت‌های در دسترس در منطق خود وضع می‌کند:

$$(\exists F^n) \square (\forall x_1) \dots (\forall x_n) (F^n x_1 \dots x_n \equiv \phi) \quad (1)$$

این طرح تضمین می‌کند که متناظر با هر شرط دلخواهی که طی فرمول ϕ روی اشیاء گذاشته شده باشد، می‌توان خاصیتی/نسبتی چون F^n سراغ کرد که برآورده شدن آن شرط، بالضروره معادل با برآورده شدن این خاصیت باشد؛ که در اینجا ϕ نباید حاوی موردهای آزاد F^n باشد. ملاحظه‌ی پارادکس‌های کلارک (1978) و مک‌مایکل (نقل از Zalta, 1983: p. xii)، زالتا را بر آن می‌دارد که اعتبار اصل موضوع نسبت‌ها را محدود به مواردی کند که ϕ فرمولی گزاره‌ای (Propositional) باشد. فرمول‌های گزاره‌ای، فرمول‌هایی هستند که هیچ زیرفرمول رمزانشی یا زیرفرمول حاوی نسبت این‌همانی در آنها وجود ندارد. با تعریف این‌همانی عمومی بر مبنای فرمول‌های رمزانشی، شرط رمزانشی نبودن فرمول‌ها، به تنها قید طرح اصل موضوع نسبت‌ها تبدیل می‌شود (Zalta, 1983: p.160).

بنیادی‌ترین اصل نظام زالتا، طرح فراگیر اشیاء انتزاعی است که مطابق آن، هر نمونه‌ای از عبارت زیر، که در آن ψ فرمولی دلخواه فاقد موارد آزاد x باشد، یک اصل موضوع است:

$$(\exists x)(A! x \& (\forall F)(xF \equiv \psi)) \quad (2)$$

در اینجا، $A! x$ چنین خوانده می‌شود که x انتزاعی است. بنا بر این اصل، متناظر با هر شرط دلخواهی که طی فرمول ψ روی خاصیت‌ها گذاشته شود، شیئی انتزاعی چون x می‌توان سراغ کرد که رمزانش هر خاصیتی توسط این شیء، معادل با برآورده شدن آن شرط باشد. این اصل بیان‌کننده‌ی تقریر زالتا از اصل مابینونگی آزادی افتراض است. به‌عنوان مثال، اگر R خاصیت دایره‌بودگی و \bar{R} خاصیت دایره‌نبودگی باشد و

فرمول $F = R \vee F = \bar{R}$ را به جای ψ قرار دهیم نمونه‌ای از طرح فراگیر اشیاء حاصل می‌شود که تضمین می‌کند شیئی انتزاعی متناظر با آن شرط یافت می‌شود (که آن را دایره‌ی نادایره می‌نامیم):

$$(\exists x)(A!x \& (\forall F)(xF \equiv (F = R \vee F = \bar{R}))) \quad (۳)$$

در نظام زالتا، اشیاء متداول فقط می‌توانند به نحو متداول (نمونشی) خاصیت‌هایی را داشته باشند اما اشیاء انتزاعی می‌توانند هم به نحو رمزانشی و هم نمونشی، خاصیت داشته باشند. و اگرچه اشیاء انتزاعی نسبت به خاصیت‌هایی که می‌رمزاند، ممکن است که ناتمام یا ناسازگار باشند اما چه اشیاء انتزاعی و چه اشیاء متداول، نسبت به خاصیت‌هایی که می‌نموند، تمام و سازگار هستند. بنابراین، دایره‌ی نادایره (ی زالتا)، اگرچه هیچ‌یک از دو خاصیت زوج‌بودگی و زوج‌نبودگی را نمی‌رمزاند و اگرچه هر دو خاصیت دایره‌بودگی و دایره‌نبودگی را هم‌هنگام می‌رمزاند اما وقتی پای نمونش در میان باشد، حداقل یکی و حداکثر یکی از دو خاصیت محبوب‌راسل‌بودگی و محبوب‌راسل‌نبودگی را می‌نموند. ویژگی مهم دیگر نظام زالتا این است که بنا به اصل زیر، اشیاء انتزاعی نمی‌توانند به نحو اتفاقی (Contingent) خاصیتی را برمزاند (Zalta, 1983: p.69):

$$(x)(F)(\Diamond xF \rightarrow \Box xF) \quad (۴)$$

یعنی اگر یک شیء انتزاعی، خاصیتی را بالامکان رمزاند آن را بالضرورة می‌رمزاند. البته هیچ محدودیتی در مورد حمل نمونشی اتفاقی، چه در مورد اشیاء انتزاعی و چه اشیاء متداول، وجود ندارد. بنابراین اگرچه مربع‌دایره، خاصیت محبوب‌راسل‌بودگی را نه می‌رمزاند و نه می‌تواند برمزاند^۵ اما به سادگی ممکن است که آن را بنموند (هرگاه که مورد علاقه‌ی راسل باشد). کنکاش در دیگر اصول و قواعد نظام اشیاء انتزاعی زالتا، بیرون از اهداف این مقاله است.

باید در نظر داشت که تلقی زالتا از اشیاء ماینونگی، با فهم اغلب ماینونگ‌گرایان مغایر است به نحوی که جکت (1997: P.167) نظریه‌ی زالتا را بیش از آن‌که ماینونگی باشد یک نظریه‌ی اشیاء فرگه‌ای-افلاطونی می‌شمارد که در آن هویت اشیاء انتزاعی و گزاره‌ها، مستقل از ذهن و زبان است. ما هم‌رای با کاستانیدا (1975: p.124)، پاشنیچک (1993: p.330)، کوکیارلا (2007: p.xix) و ... بر آن هستیم که اشیاء ماینونگی را باید اشیاء متعلق آگاهی یعنی

اشیاء التفاتی دانست و گزاره‌های برساخته از آنها را، هرچند هم که بین الاذهانی باشند، بر فعالیت ذهنی عامل شناختی ابتناء داد. از این رو ما اعتبار اصول موضوع نظام زالتا را صرفاً محدود به محتوای التفاتی عامل شناختی در نظر می‌گیریم. این قید را می‌توان صراحتاً از طریق نمادگذاری خود زالتا، با قرار دادن $\Sigma\phi$ به جای ϕ در طرح‌های فراگیر اعمال نمود. منظور از $\Sigma\phi$ این است که فرمول ϕ تحت قید داستانی/ذهنی S واقع شده است. در همه‌ی مواردی که در این مقاله بر این قید تصریح نکرده‌ایم، همواره آن را ضمناً برقرار می‌دانیم.

در بخش دوم از این مقاله، برخی از شهودهای خود را درباره‌ی چندوچون وحدت گزاره روشن می‌کنیم. در بخش سوم و چهارم تبعات و استلزامات این شهودها را بررسی کرده و سرانجام نشان خواهیم داد که پایبندی به آنها، به انحلال صورت‌بندی کلاسیک مسئله‌ی وحدت گزاره منجر می‌شود. این به معنای ارائه‌ی یک صورت‌بندی نوین از مسئله‌ی وحدت گزاره است.

۲. شهود

دو گزاره‌ی "شبدیز اسب است" و "رخش اسب است" را در نظر آورید که به ترتیب درباره‌ی اسب واقعی خسروی دوم ساسانی و اسب اسطوره‌ای رستم در شاهنامه هستند. هر دو گزاره چیزی بیش از مجموع معانی حاضر در خود را دارند. هر دو می‌توانند متصف به صدق و کذب شوند و اگر اولی را نمونشی و دومی را رمزانشی بخوانیم، هر دو صادق هستند. پس در مورد هر دوی آنها می‌توان تبیین وحدت گزاره را مطالبه کرد و در مورد هر کدام می‌توان از مسئله‌ی حمل پرسید. ناگفته پیداست که بحث بر سر تلقی نمونشی از "رخش اسب است" نیست، زیرا در این صورت با کذب یک گزاره مواجهیم که خاصیت اسب‌بودگی را به یک شیء تهی، به نحوه نمونشی، حمل کرده است. چنین معمایی البته قدیمی است، اما بالاخره پاسخ‌هایی در منظومه‌های فلسفی/منطقی گذشته دریافت کرده است. بحث در اینجا بر سر تلقی رمزانشی است که مطابق آن، خاصیت اسب‌بودگی بر یک شیء انتزاعی، به نحوه‌ی رمزانشی، حمل شده است. نه رخش و نه اسب‌بودگی، قابل تصدیق نیستند اما حاصل حمل رمزانشی دومی بر اولی، جمله‌ای ساخته که صادق است.

اکنون هرچند که هنوز تبیینی برای وحدت گزاره‌های رمزانشی از این قبیل در دست نداریم، اما بررسی انتظارات شهودی ما درباره‌ی چندوچونِ چنان تبیینی، تصویر روشن‌تری از آنچه در پیش هستیم ارائه می‌دهد.

نخستین مؤلفه‌ی شهود ما در این باب، حاکی از یگانه‌بودن فعالیت ذهنی ما در هنگام حمل خاصیت‌ها به اشیاء است. فارغ از این که چه تحلیل دوشی‌ءگرایانه و دوحمل‌گرایانه، دوخاصه‌گرایانه یا دوصدق‌گرایانه‌ای را بر گزاره‌های فوق بار کرده باشیم، ظاهراً در سرپروردن گزاره‌ی "رخش اسب است" ما را بیشتر از در سرپروردن "شبدیز اسب است" به در دسر نمی‌اندازد. ممکن است تصدیق اسب‌بودگی رخش، برای فیلسوفان مناقشه‌برانگیزتر از تصدیق اسب‌بودگی شبدیز باشد اما درک معنای اسب‌بودگی رخش به همان آسانی درک معنای اسب‌بودگی شبدیز، و مقدم بر تعیین صدق و کذب آن است. برای درک این معانی، ما نه دل‌نگران وضعیت وجودی رخش و شبدیز، و نه جوئی رقت و غلظت اسب‌بودگی هستیم. نیز در عمیق‌ترین درون‌کاوی فعالیت‌های ذهنی خود سراغی از دوراهی رمزانش و نمونش نمی‌جوئیم و شاهدی از درگیری ذهنی برای انتخاب از میان این دوگانه‌ها نمی‌یابیم.

گویی ذهن ما توانسته خاصیت اسب‌بودگی را بر شبدیز به نحو نمونشی حمل کرده و همان خاصیت را بر رخش به نحو رمزانشی حمل نماید. اما اگر ذهن ما، محملی برای دو رویداد بنیادی اولیه‌ی متمایز ولی هم‌خانواده، مانند حمل رمزانشی و نمونشی، باشد باید توضیحی هم برای این وضعیت که چگونه در یک لحظه، رویداد نخست ولی نه دوم، در ذهن ما رخ می‌دهد آماده کنیم. اما این وضعیتی نیست که ما در عمیق‌ترین درون‌کاوی فعالیت‌های ذهنی خود سراغی از آن داشته باشیم. دوگانگی‌ای چنین بنیادی با شهود ما نمی‌خواند. ما متمایل هستیم که فقط یک نوع حمل را در بن فعالیت‌های شناختی، زبانی و ادراکی خود فرض کنیم. اشیاء در ذهن ما، فقط یک‌جور می‌توانند خاصیت‌های‌شان را داشته باشند. این شهود را می‌توان بی‌تفاوتی حملی و در حالت کلی، بی‌تفاوتی متافیزیکی (نسبت به سرشت گزاره) خواند.

دومین مؤلفه‌ی شهود ما درباره‌ی وحدت گزاره‌ها، این است که هنگام فعالیت‌های ذهنی ما، حمل همواره حاضر است. ما نه تنها هیچ‌گاه نمی‌توانیم خاصیت‌ها/نسبت‌ها را متزع از اشیاء دارنده‌ی آنها تصور کنیم، نیز هرگز نمی‌توانیم اشیاء را عاری از خاصیت‌ها

در نظر آوریم. "درخت" در نظر من همواره "درختی چنان" است؛ درختی بلند، درختی همیشه‌سبز، درخت هلو، درخت پست پنجره و ... اشیاء همواره در قالبی بازنمایی می‌شوند. یعنی "چیز" همواره به صورت "چیزی که چنان‌طور است" در نظر ما می‌آید. خاصیت‌ها و نسبت‌ها هم، به طریق اولی، همواره فقط در ضمن اشیاء، به آگاهی ما تعلق می‌گیرند. سبزبودگی، را ما در ضمن درختی سبز، چشمانی سبز، ژرفای سبز یک دریاچه و ... فراچنگ می‌آوریم. در این خصوص ما با سومز هم‌رای هستیم که، مفهوم حمل، به عنوان بازنمایی "چیزی چنان" همواره در بن‌فعالیت‌های ادراکی، شناختی و زبانی ما قرار دارد (Soames 2010: p.81). اضافه بر این، ما عمیقاً به این شهود گرایش داریم که بازنمایی/حمل محدود به وضعیت آگاهانه و حتی هوشیارانه‌ی ذهنی ما نیست. در حالت رؤیا، هذیان و تحت تأثیر روان‌گردان، مفهوم حمل به مثابه‌ی بازنمایی "چیزی چنان" در عمق فعالیت ذهنی ما حاضر است.

۳. فروکاست

اکنون گویی در موقعیتی جدلی‌الطرفین گرفتار شده‌ایم. از یک سو، شهود ما درباره‌ی ارزش صدق گزاره‌هایی مانند "کوه‌طلا، کوه است" ما را به پذیرش اقسام ماینونگ‌گرایی متمایل می‌کند؛ که این متضمن انواع دوگانه‌گرایی است. از سوی دیگر، شهود ما درباره‌ی بی‌تفاوتی متافیزیکی، پذیرش دوگانه‌گرایی را ناموجه می‌سازد. لاقلاً یک راه برون‌رفت از این وضعیت، این است که شیوه‌ای نظام‌مند برای فروکاست نظام‌های دوگانه‌گرای ماینونگی به نظام‌های متداول (یگانه‌گرا) پیش نهیم. در مورد نظام‌های دوحملی به طور خاص، اصالت‌دادن به یک گونه‌ی حمل و ابتدای گونه‌ی دیگر بر آن گونه‌ی اصیل، ما را یک قدم به تبیین واحد از وحدت گزاره نزدیک می‌کند. بدین منظور، در اینجا پیشنهادی فروکاست حمل رمزانشی به حمل متداول را بررسی می‌کنیم.

لاندینی (Landini, 1990) اشیاء انتزاعی زالتا را چونان خاصیت‌های مرتبه‌ی دوم (یعنی خاصیت‌هایی از برای خاصیت‌های مرتبه‌ی اول) صلب تعبیر می‌کند. از این قرار، حمل رمزانشی خاصیت مرتبه‌ی اول F بر شیئی چون x به مثابه‌ی قرار گرفتن F ذیل خاصیت مرتبه‌ی دومی چون G تفسیر می‌شود:

$$xF \Rightarrow G(F) \quad (5)$$

خاصیت‌های مرتبه‌ی دوم مذکور، طی فرایندی موسوم به نامی‌سازی، از روی عبارت ارجاعی متناظر با x ساخته می‌شوند. به عنوان مثال، آنچه را که زالتا شیء انتزاعی دایره‌ی مربع می‌شمارد در نظر لاندینی، عبارت است از خاصیتی که فقط و فقط خاصیت‌هایی ذیل آن می‌افتند که علی‌الادعا خاصیتی از برای مربع دایره باشند. بدین ترتیب این که "مربع دایره، دایره‌بودگی را می‌رماند" چنین بازنویسی می‌شود که "خاصیتی چون دایره‌بودگی هست که ذیل خاصیت صلب مختص خاصیت‌هایی که علی‌الادعا خاصیت مربع دایره هستند، می‌افتد". مشکل اینجاست که بنا به کوکیارالا (Cocchiarella, 2013: p.17) هم‌ارزی زیر هم در نظام مورد نظر لاندینی قابل اثبات است:

$$Fx \leftrightarrow G(F) \quad (۶)$$

یعنی نمونش هر خاصیت مرتبه‌ی اول F توسط اشیاء واقعی x نیز دقیقاً با افتادن F ذیل خاصیت مرتبه‌ی دومی چون G هم‌ارز است؛ که باز هم G حاصل نامی‌سازی عبارت ارجاعی متناظر با شیء x است. بدین ترتیب پیشنهاد لاندینی، تمایز رمزانش و نمونش را ازدست می‌دهد. در واقع، به نظر می‌آید همدلانه‌ترین بازنویسی از طرح لاندینی-کوکیارالا، تمایز میان رمزانش و نمونش را به تمایز میان تعریف اشیاء به نحو مطلق و به نحو وابسته به زمینه، تحلیل کند. چنان که در نظر کوکیارالا، دایره‌ی مربع صرفاً در ضمن یک زمینه‌ی داستانی یا ذهنی می‌تواند دایره‌بودگی و مربع‌بودگی را داشته باشد (2007: p.165). دایره‌ی مربع مطلق، نه دایره است و نه مربع است. این البته ممکن است طرح فروکاست لاندینی-کوکیارالا را نجات دهد اما آن را به یک رویکرد دوصدق‌گرایانه تحویل می‌کند که با لحاظ بی‌تفاوتی صدقی، لااقل مادام که حل مسئله‌ی وحدت گزاره را در نظر داشته باشیم، متضمن پیشرفت روشنی نیست.

یک پیشنهاد دیگر می‌تواند فروکاست دو حمله‌گرایانه به دوخاصه‌گرایی باشد زیرا نظام‌های دوخاصه‌گرا خود گونه‌ای از نظام‌های تک‌حمله‌ی هستند. اما چنانچه این فروکاست، صرفاً تمایز بنیادی میان دو گونه‌ی حمل را به تمایز بنیادی میان دو گونه‌ی خاصیت (مثلاً هسته‌ای-برون‌هسته‌ای) تحویل کند، پیشرفتی در مراعات بی‌تفاوتی متافیزیکی و فایده‌ی عاجلی در تبیین وحدت گزاره‌های رمزانشی به همراه ندارد.

مثلاً فاین در (Fine, 1984: p. 98) بر آن است که به منظور ترجمه میان فرمول‌های دو حمله‌ی و فرمول‌های دوخاصه‌ای، هر فرمول حاکی از حمل P بر t را باید ابتدا به

فرم ختثای (P, t, π) در نظر آورد که در آن π نشان‌دهنده‌ی وضعیت متداول یا ویژه‌ی حملی است. نظریه‌پرداز رمزانشی، π را قیدی برای نوع حمل می‌شمارد ولی نظریه‌پرداز هسته‌ای، آن را قیدی برای نوع خاصیت در نظر می‌گیرد. هرگاه π بر حمل متداول دلالت کند، نظریه‌پرداز رمزانشی خواهد گفت که x خاصیت P را می‌نموند و نظریه‌پرداز هسته‌ای متناظراً می‌گوید که x خاصیت برون‌هسته‌ای P را دارد. هرگاه π بر وضعیت نامتداول دلالت کند، اولی همان خاصیت P را این‌بار به نحو رمزانشی بر شیء t حمل می‌کند، حال آنکه دومی، خاصیت هسته‌ای P^N (یعنی نسخه‌ی ضعیف‌شده‌ی برگرفته از P) را به نحو متداول بر t حمل می‌نماید.

زالتا در (1992: P.66)، استدلال‌هایی علیه فروکاست فاین مطرح می‌کند که در جای خود خواندنی‌ست. با این حال حتی به فرض قبول طرح فاین، رد رابطه‌های حملی دوگانه و درعوض پذیرش خاصیت‌های دوگانه، پیشرفتی (عاجل) در حل مسئله‌ی وحدت ایجاد نمی‌کند. البته فاین پیش‌فرض مهمی هم دارد و آن اینکه خاصیت‌های هسته‌ای، جملگی نسخه‌ی رقیق‌شده‌ی خاصیت‌های برون‌هسته‌ای هستند. به نظر ما این پیش‌فرض را می‌توان به معنای امکان‌ابتنای خاصیت‌های هسته‌ای بر خاصیت‌های برون‌هسته‌ای در نظر گرفت. این باعث می‌شود، فروکاست دو‌حمل‌گرایی به دو‌خاصه‌گرایی، نهایتاً گزاره‌هایی شامل نوع واحدی از حمل و نوع واحدی از خاصیت را به جای بگذارد. بدین ترتیب مسئله‌ی وحدت گزاره‌های رمزانشی به وحدت گزاره‌های متداول تحویل می‌شود.

در ادامه‌ی این بخش، یک طرح فروکاست بنیادی را، مبتنی بر پیش‌فرض فوق، پی‌ریخته و کارایی آن را تحلیل می‌کنیم. سپس نشان خواهیم داد که چه‌طور می‌توان خانواده‌ای از طرح‌های فروکاست را ذیل این تحلیل، به چوب رد زد.

بدین منظور ابتدا بگذارید فرمول نمونشی زالتایی $Fx_1 \dots x_n$ که گویای برقراری نسبت F میان $x_1 \dots x_n$ به شیوه‌ی متداول (نمونشی) است را با تصریح بر نمادگذاری حمل نمونشی، به صورت $\Sigma(F, x_1, \dots, x_n)$ نشان دهیم که Σ نماد رابطه‌ی حملی متداول نمونشی است. نیز فرمول رمزانشی عمومی xF که نشانه‌ی حمل رمزانشی F بر x است را به جای αF با $\Pi(F, x)$ نمادگذاری می‌کنیم که Π نماد مصرح رابطه‌ی حملی رمزانشی است:

$$xF = \Pi(F, x) \quad (۷)$$

$$Fx_1 \dots x_n = \Sigma(F, x_1, \dots, x_n) \quad (۸)$$

بنابراین اینکه "کوه‌طلا، کوه‌بودگی را می‌رمزاند" چنین بازنویسی می‌شود که "کوه‌طلا و کوه‌بودگی، در رابطه‌ی حملی رمزانشی Π با همدیگر هستند". نیز این که "کوه‌دماوند، بلند است" چونان "کوه‌دماوند و بلندبودگی، در رابطه‌ی حملی نمونشی Σ با همدیگر هستند" نوشته می‌شود. اکنون یک راهکار برای فروکاست حمل رمزانشی به نمونشی، این است که به جای آنکه رمزانش را گونه‌ی خاصی از رابطه‌ی حملی بشماریم، آن را صرفاً یک نسبت چند موضعی خاص در نظر بگیریم. از این قرار که آنچه را که زالتا به شکل رابطه‌ی رمزانشی (یک موضعی) میان یک خاصیت متداول و یک شیء انتزاعی، صورت‌بندی می‌کند، در قالب رابطه‌ی حملی متداول میان نسبت دو موضعی متعین‌شدگی، یک شیء انتزاعی و یک خاصیت متداول صورت‌بندی کنیم. اگر $D(z, \gamma)$ نماد متعین‌شدگی شیء γ توسط خاصیت z باشد طرح کلی چنین فروکاستی عبارت است از:

$$\Pi(F, x) \Rightarrow \Sigma(D, F, x) \quad (۹)$$

بنابراین اینکه "کوه‌طلا، کوه‌بودگی را می‌رمزاند" چنین ترجمه می‌شود که "کوه‌طلا، کوه‌بودگی و متعین‌شدگی، در رابطه‌ی حملی متداول با همدیگر هستند". البته همواره می‌توان خاصیت یک موضعی F^D را از روی نسبت دو موضعی D انتزاع کرد:

$$F^D = \lambda x D(F, x) \quad (۱۰)$$

که F^D در اینجا همان خاصیت متعین‌شدگی توسط F است. از این قرار، طرح فروکاست را می‌توان به شکل زیر نوشت:

$$\Pi(F, x) \Rightarrow \Sigma(F^D, x) \quad (۱۱)$$

که با نظر به تعاریف بالا، چنین ساده می‌شود:

$$xF \Rightarrow F^D x \quad (۱۲)$$

بدین ترتیب، اینکه "کوه‌طلا، کوه‌بودگی را می‌رماند"، چنین بازنویسی می‌شود که "کوه‌طلا، متعین‌شدگی توسط کوه‌بودگی را می‌نموند". گویی وضعیت متمایز گزاره‌های رمزانشی نه از باب شیوهی تازه‌ای از حمل یک موضعی، بلکه به خاطر یک خاصیت مرکب پنهان است. بدین ترتیب، این امکان مطرح می‌شود که وحدت گزاره‌های حاوی نسبت چندموضعی D ، دیگر مسئله‌ای اساساً متمایز از وحدت گزاره‌های متداول نباشد. اکنون فقره‌ی زیر از (Pasniczek 1999: p.123) را بنگرید (با این توضیح که پاشنیچک از عنوان‌های درونی (Internal) و بیرونی (External)، به ترتیب برای ارجاع به حمل ماینونگی و حمل متداول استفاده می‌کند).

به ازای هر خاصیت درونی (مانند P) از یک شیء التفاتی، یک خاصیت متناظر بیرونی نیز می‌توان سراغ کرد که عبارت است از خاصیت به‌نحو درونی P بودگی. مثلاً شرلوک هولمز، به نحو درونی، کارآگاه است و به نحو بیرونی دارای خاصیت درون‌آکاراگاه‌بودگی است. بدین معنا، هر شیء التفاتی، به‌سان موضعی از برای حمل بیرونی، حاوی چنان شیئی به‌سان موضوع حمل درونی خواهد بود.

روشن است که آنچه را که پاشنیچک، خاصیت به‌نحو درونی P بودگی می‌خواند، به وضوح، بیان دیگری از خاصیت متعین‌شدگی توسط P است.

همچنین پیشنهادهای جکت (1989) و (1997) برای فروکاست رمزانش به نمونش را می‌توان ذیل همین تحلیل جای داد. طی پیشنهاد متقدم، جکت تابعی به نام تابع برون‌هسته‌ای زوزاین (Sosein) را با نماد S معرفی می‌کند که هر شیء ماینونگی را به زوزاین آن نگاشت می‌نماید. همدلانه‌ترین برداشت از این طرح چنین است^۷:

$$xF \Leftrightarrow (\bar{E}!x \ \& \ F \in S(x) \ \& \ \sim Fx) \quad (۱۳)$$

بدین ترتیب، رمزانش F توسط x چنین ترجمه می‌شود که x موجود نیست و F عضوی از زوزاین x است و F را نمی‌نموند. جکت توضیح بیشتری درباره‌ی ماهیت تابع زوزاین نمی‌دهد اما زالتا (1992: p.62) بر آن است که این تابع بناست طبیعت x را بدهد. پیشنهاد دوم جکت (1997) برای فروکاست، مبتنی بر معرفی خاصیت مرکبی با عنوان اسنادیافتگی (Attribution) یک خاصیت به طبیعت یا زوزاین یک شیء است؛ که با عبارت اسنادیافتگی $A(F(!), x)$ نشان داده شده^۸ و به معنای پیوستگی (Association) آن شیء با آن خاصیت

(مستقل از ذهن) و یا به معنای حملِ ذهنی آن خاصیت بر آن شیء است (P.172). بر این مبنا طرح فروکاست زیر ارائه می‌شود:

$$xF \equiv \bar{E}!x \& A(F(!), x) \quad (14)$$

از این قرار، هرگاه زالتا از رمزانشِ خاصیتی توسط شیئی سخن می‌گوید جکت آن را چونان اسنادِ خاصیتی به طبیعتِ آن شیء در می‌یابد.^۹

اکنون نسبتی را که جکت در فرمول $A(F(!), x)$ میان خاصیت $F(!)$ و (طبیعتِ) x در نظر می‌گیرد به وضوح عبارتِ اخراجِ نسبت D است و می‌توان آن را معادلِ حملِ خاصیتِ متعین‌شدگی توسط $F(!)$ بر x دانست. عضویتِ F در زوزاینِ x را نیز اگر در قالب $\in (F, x)$ بازنویسی کنیم شباهتش با نسبت D روشن‌تر می‌شود. حتی طرح فاین را نیز می‌توان به شیوه‌ی مشابهی تحلیل نمود. بدین منظور باید فرض مستتر در معنای همهی خاصیت‌های رقیق‌شده را در تقابل با خاصیت‌های تمام‌توان، پررنگ کرد: خاصیت‌های رقیق‌شده نسخه‌ی مقیدشده‌ی خاصیت‌های تمام‌توان هستند که چنان مقید شده‌اند که در شکل‌دهی به (طبیعتِ) اشیاء انتزاعی به کار روند. بر خلاف خاصیت‌های تمام‌توان، که خاصیت‌هایی مطلق هستند، خاصیت‌های رقیق‌شده، خاصیت‌هایی مقید به شکل‌دهی اشیاء انتزاعی‌اند بنا بر این، بازنویسیِ طرح فاین با تصریح بر این قید، چنین خواهد بود که حملِ رمزانشی خاصیتِ P بر یک شیء را چونان حملِ متداولِ خاصیتِ شکل‌یافتگی از P بر آن شیء ترجمه کنیم.

اکنون خاصیتِ متعین‌شدگی توسطِ F ، اسنادیافتگی از F ، شکل‌یافتگی از F و به‌نحو درونی F بودگی، همگی با خاصیتی این‌همان هستند که حاصلِ انتزاع لامبدا از فرمول $D(F, x)$ است و با F^D نشانش می‌دهیم. نظر به طرح ساده‌شده‌ی فروکاست، داریم:

$$F^D = \lambda x (F^D x) = \lambda x (xF) \quad (15)$$

روشن است که محصول $\lambda x (xF)$ با $\lambda x (Fx)$ این‌همان نیست^{۱۰} وگرنه یکبارگی به هم‌ارزیِ کاذب xF و Fx منتهی می‌شد. $\lambda x (xF)$ ، برخلاف $\lambda x (Fx)$ خاصیتی مرکب است که چنین تعبیر می‌شود: چنان‌بودگیِ x هرگاه به نحو رمزانشی/درونی/اسنادی/رقیق‌شده F باشد. همین قید ایتالیک است که آن را از تعبیر متداول $\lambda x (Fx)$ (یعنی چنان‌بودگیِ x هرگاه که F باشد) متمایز می‌کند.

با این همه، مشکل مهمی درباره‌ی این تحلیل وجود دارد. اصلِ زالتاییِ فراگیرِ نسبت‌ها، به صراحت، انتزاعِ خاصیت‌ها و نسبت‌ها از فرمول‌های رمزانشی را منع می‌کند. یعنی انتزاعِ F^D از فرمول $D(F, x)$ (متناظر با فرمول رمزانشی x^F) مجاز نیست. منع انتزاع از فرمول‌های رمزانشی، تمهیدی است که زالتا برای پیشگیری از بروز پاراداکس‌های قطری (از قبیل پاراداکس‌های راسل و کلارک) اختیار کرده است.^{۱۱} در هر حال، با رد امکان انتزاعِ خاصیتِ F^D ، طرح مشترکِ فروکاستِ فاین، جکت و پاشنیچک فرو می‌ریزد.

۴. برون‌رفت

پایبندی به شهود حاکی از بی‌تفاوتیِ حملی، در غیاب طرح قابل قبولی برای فروکاستِ حمل رمزانشی به نمونشی، ما را بر آن می‌دارد که سوی دیگر فروکاست، یعنی فروکاستِ نمونش به رمزانش را نیز مورد بررسی قرار دهیم. البته باید در نظر داشت که فروکاستِ انواع حمل به یکدیگر، مادام که اشیاء موضوع گزاره‌ها از انواع اساساً متفاوتی باشند، کمکی به یگانه‌انگاری (تبیین وحدت) گزاره‌ها نخواهد کرد. با این حال به نظر می‌رسد، تا آن‌جا که به فعالیت‌های ذهنی متناظر با حمل خاصیت‌ها به اشیاء (یعنی در سر پروراندن گزاره‌ها) مربوط است، همه‌ی اشیاء بی‌تفاوت از حیثیت وجودی‌شان، متعلق آگاهی قرار می‌گیرند و از این جهت، می‌توان آنها را اشیاء ماینونگی در نظر آورد. این رویکرد، در هماهنگی با بی‌تفاوتی متافیزیکی بوده و اگر بنا باشد نمونش را به رمزانش تحویل کنیم، اجتناب‌ناپذیر است. اما پذیرش اشیاء انتزاعی به عنوان تنها گونه‌ی بنیادی اشیاء، و هم‌هنگام پذیرش حمل رمزانشی به عنوان یگانه شیوه‌ی بنیادی حمل، یک‌بارگی ملاحظاتی را پیش می‌کشد.

ملاحظه‌ی نخست، در خصوص اصل فراگیر اشیاء است که دست‌کم در صورت‌بندی ارائه‌شده توسط زالتا، تبعات غریبی دارد. کاربست این اصل را در تعریف (صورت) دایره، به سان شیئی انتزاعی که صرفاً خاصیت دایرگی را می‌رمزاند در نظر بگیرید:

$$\exists x \forall F (x^F \leftrightarrow F = R) \quad (16)$$

بنا به صورت برهانی که در ضمیمه آمده است، پذیرش اصل فراگیر، به پذیرش این حکم منتهی می‌شود که اشیائی یافت می‌شوند که صرفاً (التفات به) وجود برخی خاصیت‌ها، معادل با (تصدیق) حمل آن خاصیت‌ها بر آن اشیاء است. بدین ترتیب،

وحدت یافتن چنین گزاره‌هایی، صرفاً وابسته به (التفات به) وجود برخی خاصیت‌ها خواهند بود^{۱۴}. البته باید در نظر داشت که عبارت سمت راست دوشرطی در اصل فراگیر، لزوماً به شکل این‌همانی نیست. این شاید راهی به نظر آید برای فرار از این حکم که هر حملی با ادعایی وجودی، هم‌ارز است. اما در نظر باید داشت که هر شرطی که روی خاصیت‌ها (در سمت راست دوشرطی) گذاشته شود، از طریق اصل فراگیر نسبت‌ها می‌تواند با یک خاصیت واحد، هم‌ارز گرفته شود و از این طریق امکان بازنویسی آن شرط به فرم وجودی فراهم می‌آید. این تحلیل، در هماهنگی کامل با دومین مؤلفه‌ی شهودی ما در باب وحدت گزاره‌هاست. صرف این‌که عامل شناختی، به وجود مفاهیم محمولی و ارجاعی در ذهن خود التفات داشته باشد، بی‌هوا، نمونه‌هایی از حمل آنها بر یکدیگر در ذهن او به بار می‌آید.

ملاحظه‌ی دوم در پذیرش اصالت اشیا انتزاعی و حمل رمزانشی، این است که رمزانش فقط در مورد خاصیت‌های یک‌موضوعی تعریف می‌شود. بنابراین هر موردی از نسبت‌های چندموضوعی نمونشی که بخواهد به صورت رمزانشی تحلیل شود، باید ابتدا در قالب یک خاصیت مرکب یک‌موضوعی بازنویسی شود. زالتا این محدودیت رمزانش به خاصیت‌های یک‌موضوعی را نه یک قید بنیادی بلکه بیشتر راهکاری برای ساده‌سازی صورتی نظامش برمی‌شمرد و در (Zalta, 1988: p.36) دو دلیل در دفاع از آن ذکر می‌کند. نخست این‌که فرض وجود نسبت‌های رمزانبده شده، قدرت تبیینی اضافه‌ای به نظام او نمی‌دهد و دوم این‌که نسبت‌ها، پای چندتایی‌هایی از اشیا را به انتولوژی او باز می‌کنند. یعنی یک نسبت، نه یک شیء بلکه مثلاً ترکیبی از دو شیء را متعین می‌کند و زالتا نمی‌خواهد به وجود این چندتایی‌های اشیا متعهد بشود. ما هیچ‌یک از این دو دلیل را نمی‌پذیریم.

اولاً نسبت‌ها در مورد هر یک از اشیا طرفین خود، حتی به تنهایی، متعین‌کننده هستند. مثلاً نسبت عشق، به طور معمول یک طرف عاشق دارد و یک طرف معشوق. ولی صرف این‌که بدانیم یک فرد، درگیر نسبت عشق است هرچند اصلاً اسمی از طرف عشقش نیاید و معلوم نشود که عاشق بوده یا معشوق، باز هم آن فرد در نظر ما تا حدی متعین می‌شود. هرچه نباشد، چنین فردی با فرد دیگری که درگیر نسبت کتک‌کاری بوده است متفاوت است. یعنی اتفاقاً نسبت‌ها نیز (اگرچه نه دقیقاً) مثل خاصیت‌ها، اشیا را به‌طور مجزا (و نه لزوماً چندتایی) متعین می‌کنند. ثانیاً، متعهدشدن به چندتایی‌های شیئی

همان قدر می‌تواند پیامدِ تعهد به نسبت‌های رمزانشی باشد که متعهدشدن به چندتایی‌هایی از خاصیت‌ها، پیامدِ تعهد به اشیاء رمزانشی است. ما به تقارنِ منطقیِ اشیاء و خاصیت‌ها (به شمول نسبت‌ها) گرایش داریم. ذکر دلایل این گرایش، از حدود این نوشته خارج است اما اجمالاً مراجعه به (Macbride 2005) راهگشا است.^{۱۳} در صورت پذیرش تقارن، رد و قبول چندتایی‌های اشیاء، تبعاتی متناظر با رد و قبول چندتایی‌های خاصیت‌ها دارد و مسئله‌ی جدیدی ایجاد نمی‌کند.

ملاحظه‌ی سوم در خصوص امتناع حمل‌های اتفاقی است. چنان که گفته شد اشیاء انتزاعی، صرفاً خاصیت‌هایی که در تعریف آنها آمده (یا نتیجه‌ی منطقی آنها است) را می‌رمزاند و نسبت به خاصیت‌های دیگر ناکامل هستند. بدین ترتیب اگرچه اشیاء متداول می‌توانند صادقانه خاصیت‌های اتفاقی (غیر ضروری) را بنموند، حمل رمزانشی خاصیت‌های اتفاقی بر اشیاء انتزاعی، همواره کاذب خواهد بود. این وضعیت، فروکاست نمونش به رمزانش را به چالش می‌کشد.

ما بر آنیم که اتفاقی بودن حمل اتفاقی را باید با شکل‌گیری اتفاقی شیء انتزاعی متناظر با آن، معادل دانست. از این منظر، آنچه که حمل اتفاقی خوانده می‌شود، اتفاقی تر از حمل تحلیلی رمزانشی نیست. در همه‌ی موارد حمل، همواره با شیئی مواجه هستیم که اتفاقاً از یک یا چند خاصیت، شکل گرفته است زیرا که مفاهیم و واژگانی، اتفاقاً مورد التفات عامل شناختی قرار گرفته‌اند. این را از طریق مثالی روشن می‌کنیم:

در بند نخست داستان آوای وحش^{۱۴}، می‌خوانیم که "باک روزنامه نمی‌خواند". اینجا با التفات به کلمه‌ی نخست اولین جمله‌ی داستان، شیء ظریفی در ذهن خواننده شکل می‌گیرد که تنها خاصیت متعین‌کننده‌اش، عنوان باک است. این شیء را باک‌نشان می‌خوانم. این که باک‌نشان، خاصیت باک‌نشانی را (به حمل رمزانشی) دارد، باتوجه به اینکه باک‌نشانی تنها خاصیت متعین‌کننده‌ی آن است، بدیهی به نظر می‌آید. در واقع این‌جا با نمونه‌ی روشنی از طرح فراگیر اشیاء انتزاعی مواجه هستیم که التفات به خاصیتی واحد را با حمل آن خاصیت به شیئی برساخته از تنها آن خاصیت، هم‌ارز می‌کند. خواندن کلمه‌ی بعدی، شیء ظریف دیگری را فراچنگ خواننده می‌آورد که تنها خاصیت تشکیل‌دهنده‌اش، روزنامه‌نخوان بودگی است. این شیء را روزنامه‌نخوان می‌نامم و باز هم این که چنین شیئی، خاصیت روزنامه‌نخوان بودگی را (به حمل درونی) داشته باشد، را محتاج

تیین نمی‌شمرم. نیز بذل التفات هم‌هنگام به کلمات متناظر با باک و روزنامه‌نخوان، شیء دیگری متشکل از باک‌نشانی و روزنامه‌نخوانی، شکل می‌دهد که باک‌روزنامه‌نخوان می‌خوانمش و صرف همین که چنان شیئی مورد توجه خواننده باشد، را برای حصول اینکه آن شیء، روزنامه‌نخوان است و این که باک‌نشان است کافی می‌دانم.

این‌ها البته ضرورتاً تنها شیء‌های مورد التفات خواننده نیستند. التفات به باک، اگر که خواننده قبلاً او را بشناسد (مثلاً هنگامی که برای بار دوم، داستان را می‌خواند)، شاید شیء فربه‌تری را در ذهن خواننده پیش آورد که از جمله از تعداد زیادی از خاصیت‌های متناظر با شخصیت داستانی باک، شکل گرفته است. اگر باک، همچنین نام سگ محبوب خواننده در زندگی واقعی‌اش باشد، شاید شیئی برساخته از خاصیت‌های خوشایندتر شکل بگیرد. روزنامه‌نخوان‌بودگی ممکن است برای کارگر چاپخانه، نمودی شامل بوی کاغذ، شکل دهد. و اگر خواننده هم‌زمان با خواندن این بخش از جمله، ملتفت دندان‌درد خود نیز باشد، شاید درد مبهمی در شیء فربه‌ی متناظر حاضر شود. همچنین باک‌روزنامه‌نخوان، شاید به دلایل مشابهی برای خواننده چونان باک‌روزنامه‌نخوان له‌له‌زننده‌ی تیزدندان بازنمایی شود. در هر مورد، نه تنها التفات به خاصیت‌ها، شکل‌گیری شیء‌های متنوعی را کفایت می‌کند بلکه نیز هم‌گزاره‌های رمزانشی متنوعی را متناظر با آن شیء‌ها پیش می‌کشد. کارکرد جمله‌ی "باک روزنامه نمی‌خواند"، در این میان، این است که اجزای گزاره‌ی مطلوب نویسنده را در پیشگاه التفات خواننده قرار دهد و معیاری برای انتخاب از میان گزاره‌های برساخته از آن اجزاء، فراهم آورد. ساختار جمله هر قدر هم که به دقت توصیف شده باشد، نقشی در وحدت‌بخشی به گزاره ندارد. ذهن عامل شناختی است که گزاره‌ها را وحدت می‌دهد.

آن‌چه که در فضای غیر داستانی رخ می‌دهد نیز به شیوه‌ی مشابهی قابل تحلیل است. وقتی من پرچمی در اهتزاز می‌بینم، یا گزاره‌ای حاکی از اهتزاز پرچم در سر می‌پرورانم، یا جمله‌ای بدان مضمون بر زبان می‌آورم محتوای وضعیت ذهنی من در هر یک از این اوضاع، شامل دست‌کم سه شیء است؛ شیء پرچم‌طور، شیء اهتزازکننده و شیء پرچم‌طور اهتزازکننده. شیء نخست را (رمزانده‌ی) پرچم‌طوربودگی می‌بینم یعنی چنان که "پرچم‌طور، پرچم است". شیء دوم را (رمزانده‌ی) اهتزازکنندگی درمی‌یابم یعنی آن سان که "اهتزازکننده، اهتزاز می‌کند". و شیء سوم را چنان می‌بینم که پرچم‌طور اهتزازکننده، پرچم‌طور (یا اهتزازکننده) باشد.

نیز بسته به احوال ذهنی من، حتی با دیدن دقیقاً همان صحنه‌ی قبلی، هم شدنی است که شیء‌های دیگری مانند پرچم اهتزازکننده در پس زمینه‌ی آبی یا پرچم سه‌رنگ اهتزازکننده نیز هم‌هنگام شکل بگیرند. و البته متناظر با آنها، نمونه‌هایی از رمزانش از این قبیل که "پرچم اهتزازکننده در پس زمینه‌ی آبی، در آبی آسمان اهتزاز می‌کند" یا "پرچم سه‌رنگ اهتزازکننده، سه‌رنگ است" خواهم داشت.

در اینجا نیز ساختار امر واقع، هم به عنوان مکانیسمی برای جلب التفات عامل شناختی به معدودی از مفاهیم، و هم چونان معیاری برای محدود کردن دامنه‌ی پرشمار گزاره‌های برساخته از آن مفاهیم عمل می‌کند. آنچه مفاهیم برگرفته از ادراکات حسی ما در مواجهه با امری واقع را در قالب گزاره‌های متنوعی وحدت می‌دهد، ذهن ماست. امر واقع، ملاکی عمل‌گرایانه در اهمیت‌گذاری این گزاره‌ها برای ما فراهم می‌کند؛ زیرا که ما نیک‌اندیشانه، ادراک‌های خود را بازنمایاننده‌ی واقع می‌شمیریم.

بدین ترتیب اتفاقی بودن حمل اتفاقی را باید با شکل‌گیری اتفاقی شیء متناظر با آن، متناظر دانست. از این منظر، آنچه که حمل اتفاقی خوانده می‌شود، اتفاقی‌تر از حمل تحلیلی رمزانشی نیست. در همه‌ی موارد حمل، همواره با نمودی مواجه هستیم که اتفاقاً از یک یا چند خاصیت، شکل گرفته است زیرا که مفاهیم و واژگانی، اتفاقاً مورد التفات عامل شناختی قرار گرفته‌اند. رمزانش، به عنوان تنها گونه‌ی بنیادی حمل، به خوبی از پس تبیین موارد اتفاقی حمل برمی‌آید.

۵. صورت‌بندی جدید مسئله وحدت

در همه‌ی این موارد، آنچه مورد التفات شخص قرار می‌گیرد، طیفی از شیء‌های ظریف و فربه را در ذهن او شکل می‌دهد. اینها خود متناظر با گزاره‌های بسیط و مرکبی خواهند بود که هر یک رمزانش خاصیتی توسط شیء برساخته از آن خاصیت را بیان می‌کند. این ویژگی ذهن ماست که چنین اجزاء را در هم بیامیزد و اصل فراگیر اشیاء انتزاعی، این ویژگی را به خوبی منعکس می‌کند. نگرانی راسل درباره‌ی چگونگی وحدت یافتن گزاره، پس از آنکه آن را به اجزایش تحلیل کرد بی‌مورد است. اجزاء، خودبه‌خود (در ذهن) با هم درمی‌آمیزند و نه تنها گزاره‌ی نخستین، بلکه گزاره‌های متمایز دیگری را ایجاد می‌کنند.

در واقع این پیش فرض راسلی در مسئله‌ی محوری وحدت گزاره که اجزاء گزاره هر قدر هم که با وسواس گرد هم آمده باشند، باز محتاج جزئی دیگر هستند تا آن‌ها را مربوط/به هم پیوسته/واحد بسازد، برخطاست. بنا به تحلیل فوق، التفات عامل شناختی به گردایه‌ای از معانی/واژگان، هر قدر هم کم تعداد باشند و بی ملاحظه گرد آمده باشند (حتی در حالت حدی که فقط یک واژه در کار است) همواره لااقل یک گزاره و اغلب، بیشتر از یک گزاره را در ذهن او شکل می‌دهد.

بدین ترتیب مسئله‌ی اصلی وحدت گزاره، در نظر ما، این است که چطور از بین گزاره‌های احتمالاً متعددی که از کنار هم قرارگیری اجزای حاصل از تحلیل یک گزاره‌ی خاص، پیش نهاده می‌شود، آن گزاره‌ی خاص مراد می‌شود؟ این صورت‌بندی را نباید با صورت‌بندی مسئله‌ی کلاسیک ترتیب، یکی گرفت. در مسئله‌ی ترتیب، فرض آن است که اجزاء یکسان هستند ولی ترتیب اجزاء متفاوت است. و همین ترتیب متفاوت، گزاره‌های متفاوتی را پیش می‌نهد. در اینجا ولی فرض ما این است که اجزاء و ترتیب آنها ثابت اند و در عین حال بیش از یک گزاره شکل گرفته است.

در نظر ما ساختار جمله، امر واقع، یا نیک‌اندیشی نسبت به فضای گفتگو یا خواست مؤلف و مانند آن، نقشی در وحدت بخشی به گزاره ندارند. آنها صرفاً معیارهایی عمل‌گرایانه برای محدود کردن گزاره‌های مورد توجه عامل شناختی فراهم می‌آورند. هم از این جهت که ماده‌ی اولیه‌ای برای بساختن گزاره‌ها فراهم می‌کنند و هم از این جهت که ملاکی برای هرس کردن گزاره‌های پرشمار حاصل پیش می‌نهند. این ذهن عامل شناختی است که گزاره را وحدت می‌دهد.

۶. نتیجه‌گیری

با مبنا قراردادن این شهود که فعالیت ذهنی عامل شناختی، هنگام حمل رمزانشی و نمونشی، یکسان است فروکاست رمزانش به نمونش را بررسی کردیم. نشان دادیم که شیوه‌های فروکاست عمدتاً مستلزم دست کشیدن از برخی خاصیت‌های حمل رمزانشی است. پیشنهادی برای فروکاست نمونش به رمزانش ارائه دادیم که رخدادهای حمل اتفاقی نمونشی را به تشکیل اشیائی با خاصیت‌های اتفاقی، فرو می‌کاهد. این شیوه‌ی فروکاست به خوبی با شهودهای ما درباره‌ی سازوکار وحدت گزاره سازگار است. صورت‌بندی نوینی

از مسئله‌ی وحدت معرفی کردیم که پرسش محوری وحدت را معطوف به چگونگی انتخاب یک گزاره‌ی خاص از میان گزاره‌های متعدد می‌کند.

ضمیمه

	فراگیر اشیاء اصل
1 $\exists x \forall F (xF \leftrightarrow F = R)$	
2 $\forall F (aF \leftrightarrow F = R)$	1, $\exists E$
3 $\exists F (aF)$	A
4 aG	3, $\exists E$
5 $aG \leftrightarrow G = R$	2, $\forall E$
6 $G = R$	4, 5, $\rightarrow E$
7 $\exists F (F = R)$	6, $\exists I$
8 $\exists F (aF) \rightarrow \exists F (F = R)$	3, 7, $\rightarrow I$
9 $\exists F (F = R)$	A
10 $H = R$	9, $\exists E$
11 $aH \leftrightarrow H = R$	2, $\forall E$
12 aH	10, 11, $\rightarrow E$
13 $\exists F (aF)$	12, $\exists I$
14 $\exists F (F = R) \rightarrow \exists F (aF)$	13, 9, $\rightarrow I$
15 $\exists F (aF) \leftrightarrow \exists F (F = R)$	8, 14, $\leftrightarrow I$
16 $\exists x (\exists F (xF) \leftrightarrow \exists F (F = R))$	15, $\exists I$

پی‌نوشت‌ها

۱. مثلاً نگاه کنید به (Sainsbury 1996)، (Candlish 2007) و (King 2013)
۲. البته استثنائاتی هم هست. مثلاً جسیپرسن (2019) گزاره‌های تجربی را چنان دیگروگون از گزاره‌های غیرتجربی (مثلاً گزاره‌های ریاضیات) می‌یابد که در هر مورد، یک وحدت‌بخش متفاوت معرفی می‌کند.
۳. هویت‌های هاپیرمضمونی، هویت‌هایی هستند که هم‌ارزی ضروری میان آنها ضمانتی برای جانشین‌پذیری آنان نیست.
۴. بردلی می‌پرسد که یک نسبت، آخر چگونه می‌تواند دو چیز را مرتبط کند؟ زیرا اگر از آنها مستقل باشد که پس آنها به هم مرتبط نیستند اما اگر به آنها مرتبط است پس یک نسبت جدید بین آن و هر کدام از آن دو چیز نیاز داریم. طرح پرسش مشابه درباره‌ی مجموعه‌ی این نسبت‌های جدید و چیزهای قبلی ناگزیر به تسلسل منجر میشود
۵. نظام زالتا، یک نظام وجهی S5 است که در آن، فعلیت، علی‌الاطلاق، مستلزم امکان است. امکان رمزانش، اما، بنا به اصل موضوع فوق، مستلزم ضرورت رمزانش است.

۶. جهت سادگی، از نمایش تعداد مواضع نسبت‌ها و رابطه‌ها توسط اندیس بالانویس n برای آنها صرف‌نظر کرده‌ایم. بافت فرمول‌ها، تعداد مواضع را معلوم می‌کند.

۷. طرح اصلی مبتنی بر پاره‌ای پیش‌فرض‌های خطاست. برای بحث بیشتر به (Zalta, 1992) رجوع کنید.

۸. علامت (!) در $F(!)$ حاکی از این است که هسته‌ای یا برون‌هسته‌ای بودن F ، موضوعیت ندارد

۹. مثلاً اینکه "دایره‌ی نادایره، دایرگی را می‌رماند" چنین ترجمه می‌شود که "دایرگی به طبیعت شیء ناموجود دایره‌ی نادایره، اسناد داده می‌شود".

۱۰. اگر با تصریح به نمادگذاری رابطه‌ی حملی رمزانشی و نمونشی، عبارت رمزانشی xF را با $\Pi(x, F)$ نمایش داده و عبارت نمونشی Fx را با $\Sigma(x, F)$ نشان دهیم، تفاوت $\lambda x(xF)$ با $\lambda x(Fx)$ واضح‌تر خواهد شد. که در اینجا Π و Σ به ترتیب، نماد رابطه‌ی حملی رمزانشی و نمونشی هستند.

۱۱. برای توضیح درباره‌ی چندوچون پارادکس‌ها و سازوکار شرط منع رمزانش در دفع آنها به ضمیمه‌ی نخست (Zalta, 1983) رجوع نمایید.

۱۲. البته نظر به دوطرفه‌بودن شرطی در اینجا ما تأکیدی بر رابطه‌ی ابتدایی نداریم.

۱۳. با این ملاحظه که استدلال‌های مک‌براید در خصوص عدم تمایز متافیزیکی جزئی‌ها و کلی‌ها است که نسبت به تز هم‌پایه بودن و مقارن بودن آن‌دو، قوی‌تر است. اما تقریباً همه‌ی استدلال‌های مک‌براید را می‌توان هم‌هنگام به منظور دفاع از تز ضعیف‌تر به کار بست.

۱۴. لندن، جک (۱۳۵۹). *آوای وحش*. داریوش شاهین، اول، تهران، فخر رازی

کتاب‌نامه

- Candlish, Stewart (2007). *The Russell/Bradley Dispute and its Significance for Twentieth Century Philosophy*: palgrave-Macmillan.
- Castañeda, H.-N. (1974). "Thinking and the structure of the world": *philosophia*, 4(1), 3–40.
- Castañeda, H.-N. (1975). "Identity and sameness. *Philosophia*", 5(1-2), 121–150.
- Chisholm, R. M. (1982). "Converse Intentional Properties", *The Journal of Philosophy*, 79(10), 537-545.
- Clark, R. (1978). "Not Every Object of Thought has Being: A Paradox in Naive Predication Theory", *Noûs*, 12(2), 181.
- Cocchiarella NB (2007) *Formal ontology and conceptual realism*. Synthese library, vol. 339. Springer, Dordrecht

- Cocchiarella, N. B. (2013). "Representing Intentional Objects in Conceptual Realism", *HUMANA.MENTE Journal of Philosophical Studies*, 6(25), 1-24. Retrieved from <http://www.humanamente.eu/index.php/HM/article/view/132>
- Davidson, D. (2005). *Truth and Predication*. Cambridge: Harvard University Press, 2005
- Duzí, M. (2017), "If structured propositions are logical procedures then how are procedures individuated?", *Synthese* 196 (2017): 1249-1283.
- Eklund, M. (2019). "Regress, unity, facts, and propositions", *Synthese*, 196 (4):1225-1247.
- Fine, K. (1984). "Critical Review of Parsons' "Non-Existent Objects"": philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition, 45(1), 95-142.
- Jacquette, D. (1997). "Reflections on Mally's heresy", *Axiomathes* 8, 163-180
- Jacquette, D. (1989). "Mally's heresy and the logic of Meinong's object theory", *History and Philosophy of Logic*, 10:1, 1-14,
- Jespersen, B. (2019). "Anatomy of a proposition", *Synthese* 196 (4):1285-1324.
- King, J. (2013). "Propositional unity: What's the problem, who has it and who solves it?": philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition, 165(1), 71-93.
- Landini, G. (1990). "How to Russell another Meinongian", *Grazer Philosophische Studien* 37 (1):93-122.
- Lewis, F. (1991). *Substance and Predication in Aristotle*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lowe, E. J. (2005). *The Four-Category Ontology: A Metaphysical Foundation for Natural Science*. Clarendon Press.
- MacBride, F. (2005). "The particular-universal distinction: A dogma of metaphysics?", *Mind* 114 (455):565-614.
- Matthews, G. B. 1982. "Accidental Unities", In *Language and Logos*, edited by Malcolm Schofield and Martha Nussbaum, 223-40. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ostertag, G. (2019). "Structured propositions and the logical form of predication", *Synthese* 196 (4):1475-1499.
- Parsons, T. (1980). *Nonexistent Objects*. New Haven: Yale University Press
- Paśniczek, J. (1993). "The simplest Meinongian logic", *Logique Et Analyse* 36:329-342.
- Paśniczek, J. (1998). *The Logic of Intentional Objects. A Meinongian Version of Classical Logic*, Dordrecht: Kluwer.
- Paśniczek, J. (1999). "On bracketing names and quantifiers in first-order logic", *History and Philosophy of Logic* 20 (3-4):239-304.
- Rapaport, W. (1978). "Meinongian Theories and a Russellian Paradox", *Noûs*, 12(2), 153-180.
- Russell, B. (2010) [First published 1903]. *Principles of Mathematics*. Routledge

- Sainsbury, M. (1996). "How can some thing say something?" In R. Monk, A. Palmer (Eds.), *Bertrand Russell and the origins of analytic philosophy* (pp. 137–153). Bristol: Thoemmes. Reprinted in *Departing From Frege*, Oxford: Routledge (2002).
- Soames, S. (2010). *What is Meaning?*. Princeton University Press.
- Zalta, E. N. (1983). *Abstract Objects: An Introduction to Axiomatic Metaphysics*. D. Reidel.
- Zalta, E. N. (1988). *Intensional Logic and the Metaphysics of Intentionality*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Zalta, E. N. (1992). "On Mally's alleged heresy: A reply", *History and Philosophy of Logic* 13 (1):59-68.
- Zalta, E. N. (1997). "The modal object calculus and its interpretation". In M. de Rijke (ed.), *Advances in Intensional Logic*. Kluwer Academic Publishers. pp. 249--279.

